

ماطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده هر برنامه، سعی
می کنیم به نحوی قانون جبران را دوباره گنج حضور و آموزش های
که دریافت داشته ایم رعایت کنیم.

گنج
حضور

www.ParvizShahbazi.com

www.ParvizShahbazi.com

که تو آن، موشی و بانی، موش پوش
خویشین را کم کن، یاوه مگو

آنگاه
حضور

مولانا

عکس نوشتہ اییات

و نکات انتخابی

برنامہ ۹۳۵ ^{گلاب} حضور

www.parvizshahbazi.com

وقتی شما یک باوری را
می‌گیرید و می‌گذارید مرکزتان
می‌گویید این دیگر عوض
نمی‌شود، بدبخت شدید.

هیچ چیزی در جهان غیر قابل تغییر نیست
غیر از اصل ما، غیر از خدا. پس همه چیز تغییر
می کند. هر باوری، هر عقیده ای شما دارید
تغییر می کند. هر سبک زندگی، هر رسمی تغییر
می کند. همه چیز تغییر می کند.



فضایِ ذهن ما محدود و تنگ است، بنابراین ما
تنگ نظر می‌شویم، اما هرچه فضا را بازتر می‌کنیم
می‌بینیم که خداوند بیش‌تر از جنس بی‌نهایت
است و هرچه فضایمان بازتر می‌شود، زندگی‌مان
هم در بیرون، هم در درون بهتر می‌شود.



اگر شما فضاگشایی کنید، هر لحظه تبدیل می‌شوید. هر لحظه
یک دنیای جدیدی می‌بینید، چرا؟ برای این که فضا گشوده
می‌شود، این یک آسمان، لحظه بعد بزرگ‌تر می‌شود بهتر
می‌بینید، انعکاس این فضا زیباتر است. هرچه فضا بازتر
می‌شود ما هم این جهان را هم آن جهان را زیباتر می‌بینیم.
هرچه بسته می‌شود ما زشت‌تر می‌بینیم. چون هرچه
منقبض‌تر می‌شویم، بیش‌تر درد ایجاد می‌کنیم.



ما به این جهان بسته شدیم. از هر چیزی که
ذهنمان نشان می دهد زندگی می خواهیم، ولی
از خداوند که منبع زندگی است نمی خواهیم.

انسان که به این جهان می‌آید، همانیده می‌شود. اگر پدر و مادرش عشق داشتند، خانواده عشق داشت در همان هفت، هشت سالگی، نه سالگی، در ده سالگی از ذهن متولد می‌شد. اما اولاً خانواده عشق نداشته، جامعه هم که عشق نداشته، بنابراین به فرزندشان هرچه بیش‌تر بهتر یاد دادند.

هر بلایی که سرِ ما می‌آید، هر چیزی
که برکت دارد و ندارد، مسببش
خداست.

هرکسی که صحبت می‌کند، اگر برحسب همانیدگی‌های مردم حرف نزند، می‌گویند که هرزه صحبت می‌کند. وقت تلف می‌کند، معلوم نیست راجع به چه می‌گوید. مثلاً شما در تلویزیون صحبت کنید که پولتان را چجوری زیاد کنید، چجوری ملک بخرید، فرض کن که قیمتش بالا برود. کجا بخرید؟ کی بخرید؟ خُب دارید چکار می‌کنید؟ دارید راجع به همانیدگی‌های مردم صحبت می‌کنید. می‌گویند که خیلی خوب صحبت می‌کند، این‌ها به درد می‌خورد.

ولی اگر یک موقعی صحبت کنید که شما همانیدگی‌ها را رها کنید، به خداوند زنده بشوید، می‌گویند که این هرزه صحبت می‌کند، راجع به چه می‌گوید؟ اصلاً این چه فایده دارد؟ این صحبت‌ها به چه درد می‌خورد؟

اکثر مردم حتی آن‌هایی که خودشان را دین‌دار می‌دانند، به خدایی که در ذهنشان ساخته شده یعنی من‌ذهنی‌شان ساخته، عبادت می‌کنند و سینه‌شان را باز نمی‌کنند که خدای اصلی را در آن‌جا با مرکزِ عدم عبادت کنند.

مولانا می‌گوید: وقتی فضاگشایی می‌کنی،

باید صبر کنی. باید صبر کنی و مرتب این بیت‌ها را
تکرار کنی تا خردمندی برایت عادی جلوه کند، عجیب
به نظر نیاید، زیرا خیلی از رفتارهای ما براساس مرکز
عدم و عقلِ کل، از نظرِ من‌ذهنی احمقانه است.

خاصیت تقلید از جمع و شک که نکند که این چیزی
که مولانا می‌گوید فضاگشایی کن، تسلیم بشو و از
عقل جدید که تا حالا ندیده‌ای استفاده کن، این عقل
واقعاً عقلِ درستی نباشد!
باید برای شما، قبول این سبکِ زندگی جدید
بر اساس مرکز عدم و فضاگشایی عادی به‌نظر برسد،
خطرناک به‌نظر نرسد.

ما از هم‌دیگر یاد می‌گیریم که چجوری من‌ذهنی بسازیم و چون همه من‌ذهنی تقریباً دارند و از طریق قرین روی ما اثر می‌گذارند، ما ساختنِ من‌ذهنی که مقاومت می‌کند، قضاوت می‌کند، ستیزه می‌کند مسئله می‌سازد، دشمن می‌سازد و جنگ می‌کند، این‌ها را عادی می‌دانیم. اختلافِ انسان‌ها براساس باور، حتی براساس نژاد، رنگ پوست، این‌ها کاملاً عادی به نظر می‌آید، اما وقتی از خواب ذهن بیدار بشوی، هیچ‌کدام از این‌ها نمی‌ماند.

وقتی مرکز عدم می‌شود به عقلِ کل که تمام کائنات را اداره می‌کند، حس امنیتِ خود زندگی، هدایت خداوند و قدرتی که این لحظه یا زندگی به ما می‌دهد، دسترسی پیدا می‌کنیم، در صورتی که در من ذهنی که با همانیدگی تشکیل می‌شود، مشخصات و خاصیت‌هایی وجود دارد که سبکِ زندگیِ خردِ کل را نمی‌پذیرد.

اگر مرکزمان را عدم کنیم و به این کار متعهد بشویم
پس از مدتی خواهیم دید که همه این همانیدگی‌ها
از مرکزمان رفته‌اند، در نتیجه مرکزمان دائماً عدم
می‌ماند و هیچ همانیدگی در مرکزمان نمی‌ماند.

اگر می‌خواهی یار پیدا کنی، یاری غیر از خداوند نمی‌توانی پیدا کنی. بالاخره با من ذهنیات یار این جهانی پیدا می‌کنی، او هم من ذهنی دارد قدر تو را نخواهد دانست. پس وقتت را تلف نکن.

مطمئن باش که این حضور تو را، زندگی تو را کسی نخواهد نخرید، چیزی نخواهد خرید. این‌هایی که در مرکزت هستند، این‌ها را نخواهند خرید.



به محض این که در اطراف اتفاق این لحظه فضا
باز کنیم، متوجه می شویم که زندگی، خداوند به
ما می گوید: به سوی سوها نرو یعنی از یک فکر
همانیده به فکر همانیده دیگر نپر.



ما قبلاً دلمان را دست این همانیدگی‌ها، این جهان و
به‌طور کلی دست مردم، یعنی به غیر دادیم،
الآن می‌خواهیم دل خودمان را خودمان به‌دست
بگیریم. برای این کار دوباره باید مرکز را عدم کنیم و
از خود زندگی، خداوند، زندگی بخواهیم.



شما ممکن است در این مسیر معنوی شک کنید.
احساس ناتوانی کنید. بگویید فهمیدم ولی حالا از
این فضای ذهنی که در آن گیر افتادم، چطور بیرون
بروم؟ در این صورت شروع می‌کنید با من ذهنی
رفتن. با من ذهنی می‌روید و شکست می‌خورید،
برای همین ناامید می‌شوید.

وقتی شما فضا را باز می‌کنید خودِ زندگی، خودِ خداوند است
که از درونِ شما به‌سوی خودش می‌رود.
پس شما نگرانی ندارید من چجوری بروم؟ اصلاً شما لازم
نیست به این سؤال جواب بدهید یا این سؤال را مطرح
کنید. آقا، خانم من چجوری بروم به‌سوی خداوند؟ فهمیدم
اصلاً شک هم ندارم! تو نمی‌توانی بروی. وقتی می‌گویی من
چجوری بروم؟ من ذهنیات دارد می‌گویند.

وقتی شما فضا باز می‌کنید خود زندگی است که دارد به‌سوی خودش
می‌رود، بدون مزاحمت من‌ذهنی ما. فضا را باز می‌کنیم من‌ذهنی وقتی
شروع می‌کند تکان خوردن، چون فضا باز شد جان خدا به‌سوی خدا
می‌رود. اگر این کار را ادامه بدهیم بزرگ و قابل احترام می‌شویم،
چرا؟ چون یواش‌یواش داریم از جنس او می‌شویم.
به‌جای من‌ذهنی که کوچک‌تر می‌شود، فضا گشوده می‌شود، زندگی
می‌آید.

همه ما ممکن است دین داشته باشیم، ولی اعتمادِ
عملی به خداوند نداریم، توکل نداریم. توجه می‌کنید؟

شما می‌توانید خودتان را امتحان کنید، خواهید دید
که توکل ندارید. اگر داشتید فضا را باز می‌کردید و آن
چیزی که ذهنتان نشان می‌داد را کنار می‌گذاشتید.

شما همیشه اثرِ قرین را روی خودتان حتمی
بدانید. اگر شما فرد هستید، جمع روی شما
اثر دارد. اگر زیرِ نفوذِ جمع می‌روید، ممکن
است اثرِ منفی داشته باشد. اگر کسی سراغتان
می‌آید، دوستتان است، روی شما اثر دارد.

صلاحِ شما این است که با مولانا یا کسی که
فضاگشاست دوست بشوید. اگر دوستِ
کسی هستید یا قرینِ کسی می‌شوید که
درد را ارتعاش می‌کند، درد را در شما نیز
مرتعش خواهد کرد، این را بدانید.

در زندگی همیشه یک قدم وجود دارد، دو قدم
نداریم و آن قدمی است که الآن برمی‌داریم.
یا فضا را باز می‌کنیم، یا ذهنمان در اثرِ
سبب‌سازی فضا را می‌بندد. اگر فضا بسته شد،
باید بدانید دارید به‌سوی تخریب می‌روید.



این‌که در این لحظه جنسیت اصلی‌مان را
از دست می‌دهیم، مقاومت است! و معنی
مقاومت این است که شما در ذهنتان این
را یاد گرفته‌اید که می‌شود از چیزها زندگی
گرفت.

ما می‌توانیم تصمیم بگیریم و شناسایی کنیم که
در چیزها زندگی نیست و آنها را رها کنیم.
همین تشخیص و شناسایی مساوی آزادی است.
منتها عرض می‌کنم من ذهنی ما را از این حالت
خارج می‌کند. در ما الگوهای واکنشی وجود دارد.

برای تبدیل من‌ذهنی به انسان با مرکز عدم باید
متعهد بشویم که اگر مرتب حواسمان پرت شد
و دوباره یک جسمی به مرکزمان آمد، فوراً فضا
را باز می‌کنیم، مرکزمان را عدم می‌کنیم تا این
تغییر صورت بگیرد. وقتی فضا را باز و مرکز را
عدم می‌کنیم، ناظرِ ما زندگی، خداوند است.

مقاومت یعنی گیر دادن به هرچیزی که ذهن نشان
می‌دهد و از آن چیزی خواستن. این که ذهن بد
نشان می‌دهد، من باید ناراحت بشوم، منقبض
بشوم. ذهن برحسب همانیدگی‌ها و شرطی‌شدگی‌ها
و یادگیری‌ها و الگوهای خودش بد و خوب می‌کند.

خاصیت‌هایی مثل خشم، ترس، حسادت، بدگویی،
ایرادگیری، انتقاد و دعوا، در اِشِل وسیع در جمع،
جنگ، این‌ها همه کارهای من‌ذهنی است و ریشه‌اش
خاصیت مقاومت من‌ذهنی است که آن چیزی را که
ذهن نشان می‌دهد معتبر می‌داند، اساس می‌داند.

عجیب است که من‌ذهنی با این عقلش که همراه با
قضاوت و مقاومت است، می‌خواهد در این جهان آبادانی
یا نظم ایجاد کند. من‌ذهنی نظامی دارد که اصلاً به‌درد
نمی‌خورد، نظم‌ش تخریب است. خیلی موقع‌ها تخریبِ
خودش را آبادانی می‌داند. شما باید این‌ها را بدانید.

شکر یعنی من متوجه می‌شوم که مرکز می‌تواند عدم بشود، من باید از این لطف و کمک زندگی استفاده کنم. شکر به یک معنا یعنی استفاده کردن. قدر یک چیزی را دانستن. حفظ کردن و ممنون بودن.

شکر دامنه وسیعی دارد که وقتی مرکز عدم می‌شود، می‌فهمیم و متوجه می‌شویم که هرچقدر شکر می‌کنیم باز هم نمی‌شود شکر کرد. برای این که شما می‌بینید زندگی دارد درون و بیرون شما را درست می‌کند. روز به روز بهتر می‌شود.

ستایش اصلی موقعی است
که مرکز ما در اثر فضاگشایی
به جای همانیدگی‌ها، عدم است.

خدایا، سینه مرا باز کن. خدایا،

به من کمک کن ارزش خودم را

بدانم، خودم را ارزان نفروشم.

همانیدگی ها ارباب های
ما هستند، بت های ما
هستند.

شما نمی‌توانید بگویید من الآن فهمیدم باید فضاگشایی
کنم ولی نتوانید، و یک دفعه ناامید بشوید، چون یکی از
خاصیت‌های مهم من ذهنی ناامیدی است. برای این که
ما اول با من ذهنی عمل می‌کنیم و به جایی نمی‌رسیم،
من ذهنی به ما می‌گوید دیدی نتوانستی؟ مولانا می‌گوید باید
صبر کنید و فضاگشایی کنید.

یک اصل و یک قانونی هست که شما را از
ذهن بیرون می‌آورد و آن جذبِ خداوند
است، منتها باید در صبر کردن، عدم کردنِ
مرکز و در پرهیز کار کنید. شما باید این کارها
را بکنید.

زندگی دنبال جنس خودش در ماست. درست است که ما
من ذهنی درست کردیم، از هم جدا شدیم، از زندگی هم جدا
شدیم و خشک شدیم، برحسب من ذهنی فکر می کنیم، ولی
هنوز خدایت در ما وجود دارد، ما امتداد او هستیم، بنابراین
او (زندگی) دنبال خودش است. هنوز می تواند خودش را
بیرون بکشد. ما باید این مطلب را متوجه بشویم که زندگی به
ما توجه دارد، ولو این که من ذهنی بسیار دردناکی داشته

اصل این است که خدا ما را جذب کند. چرا اصل
این است؟ برای این که آخر راه دیگری نیست.
جز این که یک دستی غیر از من ذهنی ما را از این
ذهن در بیاورد، راه دیگری نیست. اگر قرار باشد
با من ذهنی فکر کنیم که من ذهنی ما قوی
می شود، دچار جبر می شویم.

اگر فضا را باز کنید خواهید دید که زندگی به شما
می‌گوید بیا این کار را بکن و آن کار را نکن.
یعنی در فضای گشوده‌شده ما می‌فهمیم که
خودمان، تمیزدهنده می‌شویم که آهان این
کاری که ذهن می‌گوید نکنم، این کاری که الآن به
دلم الهام می‌شود این کار را باید بکنم. مولانا
می‌خواهد بگوید که ما قدرت تشخیص داریم.

کار تبدیل از من ذهنی به زندگی، به وسیله
زندگی صورت می گیرد. اصلاً سؤال نکن. در
این جا چرا و چگونه و توضیح ذهنی وجود ندارد.
می گوید اگر تو این کارها را رعایت کنی، یک دفعه
در درون متوجه می شوی که متحول شده ای،
تبدیل شده ای.

ما برای چه به این جهان آمده‌ایم؟ برای این
آمده‌ایم که همه‌مان به خداوند زنده بشویم، پس
همه‌مان یک منظور داریم. آیا باید در این راه به
هم کمک کنیم؟ بله. چرا؟ وقتی که به هم کمک
کنیم همه‌مان به آن یک منظور که زنده شدن به
اوست برسیم، جهان آباد می‌شود.

هرکسی وظیفه دارد، مسئولیت دارد
دردهایی که خودش ایجاد کرده را قبل از
رفتن از این دنیا حل کند، وگرنه آنها را
به عنوان ارث در این جهان می‌گذارد و
می‌رود.

وقتی شما فضا را باز می‌کنید و خودتان را در
معرض جذبه زندگی قرار می‌دهید، با ذهنتان این
میزان جذب را اندازه نگیرید، چون اگر این کار را
بکنید دیگر از جنس ذهن شده‌اید و زندگی را
ستایش نمی‌کنید و تحت تأثیر آن نیرو، به طرف
آن هم جذب نمی‌شوید.

توجه کنید که هرکسی که مریضی می‌گیرد نباید
فکر کند که ریب‌المنون است، خدا او را گرفته، نه
این‌طوری نیست. اگر کسی مرکزش را عدم می‌کند واقعاً
روی خودش کار می‌کند ممکن است اِشکالِ ژنتیکی هم
دارد یا گاهی اوقات می‌بینید در گذشته روی خودمان
فشارهای زیادی آورده‌ایم و الآن آثارش معلوم می‌شود.

مدتها چهل سال، پنجاه سال، به وسیله
من ذهنی به خودمان فشار آورده ایم و این
فشارها آثارش را روی جسم ما
گذاشته است. بنابراین باید با عدم
نگه داشتن مرکز، این آثار را کم کنیم.

ما می‌دانیم بدنمان مرتب ساخته می‌شود.
لحظه به لحظه از نو ساخته می‌شود. اگر مرکزمان را عدم
نگه داریم چه بسا که بدنمان از نو به خوبی ساخته بشود
و سلامتی خودش را پیدا کند و کما این که خیلی وقت‌ها
بینندگانمان گفته‌اند از خیلی از امراضی که من ذهنی به
آن‌ها تحمیل کرده بود، رها شده‌اند.

دو جور من داریم، یکی من فردی، یکی من جمعی. من فردی، که من ذهنی فردی است قدرتش محدود است، فوقش زندگی خودش را خراب می‌کند. می‌رود بدنش را خراب می‌کند، معتاد می‌شود، فکرهای بد می‌کند با همسرش دعوا می‌کند، در خانه دعوا راه می‌اندازد، در بیرون می‌جنگد، بدن خودش را خراب می‌کند. ولی این من ذهنی اگر در قالب جمع برود، در آن جا می‌تواند خراب‌کاری‌هایی بکند که از دست من ذهنی فردی بر نمی‌آید.

شما نباید تحت تأثیر قرین‌های فردی و جمعی
قرار بگیرید، مخصوصاً جمعی. چیزی که روی
ما خیلی نفوذ دارد، قرین جمعی است. ما از
جمع تقلید می‌کنیم و اثر می‌پذیریم.

هرکس فضا را باز می‌کند و مرکزش را عدم می‌کند، دائماً فضا را باز می‌کند، باز می‌کند، باز می‌کند، من ذهنی‌اش کوچک‌تر می‌شود، شناخته می‌شود، زیر اداره خودش است و متوجه می‌شود که من ذهنی توهم است، سبب‌سازیِ ذهنش کم می‌شود و یواش‌یواش ذهنش زیر کنترل زندگی درمی‌آید، این آدم ایمانش درست است، راستین است در ایمان داشتن؛ یعنی خداوند را قبول دارد، واقعاً قبول دارد، نه این‌که در ذهنش است، فقط می‌گوید من می‌خواهم زنده بشوم.

**مولانا دوست ماست، چون کوچک شدن من ذهنی
را برای ما آسان می‌کند. کاری می‌کند که نسبت به
من ذهنی بمیریم و سختی نکشیم. دارد از جوانب
مختلف موضوع را می‌شکافد، تا بفهمیم به نفع
ماست که نسبت به من ذهنی بمیریم.**

ما داریم می‌فهمیم مردن به من
ذهنی به سودِ ماست، چرا؟ چون
داریم زنده می‌شویم به یک
موجودیت بهتر و بزرگ‌تری که آن
خداست.

وقتی خدا می‌آید، من ذهنی می‌میرد،
پس اگر ما خدا را ببینیم، نه دیگر من ذهنی
ما می‌جنبید، یعنی حرف‌های من دار نمی‌زند.
نمی‌خواهد دیگر بلند شود خودش را نشان
بدهد، مورد توجه و تأیید قرار بگیرد.

اگر تو عاشق خدا هستی، وقتی او
بیاید حتی به اندازه تارِ مو هم نباید از
تو بماند، ولی درموردِ ما می‌گوییم
خداوند آمده، ولی یک من ذهنی بزرگ
هم داریم. پس نیامده‌است.

من مطمئنم اگر شما درست گوش کنید اشکال
خودتان را پیدا می‌کنید. اگر من ذهنی شما باقی
مانده، هنوز دارد شما را اذیت می‌کند، پس درست
گوش نمی‌کنید، تأمل نمی‌کنید. شما باید بیت را
بخوانید بعد به خودتان نگاه کنید بگویید این بیت
چه چیزی را در من عوض می‌کند؟ من این را بفهمم.

اگر یک روزی در اثر فضاگشایی از خواب بیدار
بشوید، خواهید دید که هیچ کدام از این
چیزهایی که شما تجربه می کردید، وجود
ندارند. در اصل یک هشیاری هست به نام
خدا، خودش را از همه آدم ها بیان می کند.
ما در عمق به او وصل هستیم.

فکرهای ما خیلی برای ما جدی هستند. هی فکر می‌کنیم، عذاب می‌کشیم، فکر می‌کنیم خشمگین می‌شویم، فکر می‌کنیم حسود می‌شویم، فکر می‌کنیم بعد می‌رویم با یکی دعوا می‌کنیم، فکر می‌کنیم تلفن را برمی‌داریم به یکی فحش می‌دهیم. چرا؟ برای این که در خواب ذهن فکر می‌کنیم این فکرها واقعاً ارزش دارند، جدی هستند.

تا تو فضا را باز نکنی به زندگی زنده نشوی،
اگر تنها باشی، من ذهنی تو را تنها کرده
باشد، هزار نفر هم بیایند تو نمی‌توانی از
تنهایی بیرون بیایی. این من ذهنی است
که این بلاها را سرت می‌آورد!

هرچه بیش‌تر با یک مقامی با
یک منسبی با یک نقشی با یک
دانشی همانیده می‌شویم، عقلمان
کم‌تر می‌شود.



شما نگاه کنید از وقتی که از سن بیست‌سالگی به
شصت‌سالگی رسیدیم، تنمان همین‌طور سالم مانده
یا به انواع و اقسام امراض دچار شده‌ایم؟ عقل
ما بیش‌تر شده یا واقعاً کم‌تر شده؟ شادی ما در
بیست‌سالگی که می‌رفتیم دانشگاه یا دبیرستان، آن
موقع بیش‌تر بود یا الآن که پنجاه سالمان است؟

همین که فضا را باز کنی و این ذهن را یا آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد آن را معطل کنی، فلج کنی، از آن استفاده نکنی، از خواب بیدار شده‌ای. همین که ناظر ذهنت باشی، آن لحظه از خواب بیدار شده‌ای و غم به امر خداوند آمده که ما به خودمان بیاییم، نه این که خداوند و یا دیگران را ملامت کنیم.

توجه کنید تمام حدیث‌هایی که این‌جا می‌خوانیم
حدیث معتبر است، حدیث و آیه قرآن که در این‌جا
خوانده می‌شود حتماً این‌ها از دهان حضرت رسول
بیرون آمده است. حدیث‌هایی که مولانا آورده
این‌طوری نیست که یکی گفته و وارد کتاب شده
باشد. نه، این مطلب بسیار معتبری است.



یکی از جنبه‌های خواب ذهن، ملامت خود و دیگران است. بیداری یعنی فضاگشایی و قبول مسئولیت و عدم ملامت مردم یا خود به‌خاطر گذشته است که من اشتباه کرده‌ام دیگر، در خواب ذهن بودم، خب الآن بیدار شده‌ام. الآن هم که بیدار شده‌ام این لحظه زندگی‌ام ارزش دارد.

اگر بیست درصد هشیاری حضور دارید، هشتاد درصد هشیاری جسمی توأم با درد، این‌ها نتیجه اعمال خودت بوده و خودت هم من‌ذهنی بوده‌ای، فکر کردی می‌دانی سرکش بودی، و الآن به این روز دچار شده‌ای. آیا شما می‌گویید من سزاوار یا مستحق زندگی بهتر هستم؟ پس مسئولیت زندگی خودت را به‌عهده بگیر، هشیاری حضورت را ببر بالا.



قدرتِ این جهانی قدرت نیست، فقط
قدرتِ معنوی برای انسان قدرت است.
قدرت این دنیایی قدرت نیست.
خیلی‌ها خشم را قدرت می‌دانند، از نظر
زندگی خشم ضعیف است.

یکی از اشکالات من‌ذهنی تقلید است، به‌جای
تقلید فضا را باز کن، هشیاری نظر داشته باش.
بگذار خداوند از طریق تو حرف بزند، ببیند.
هشیاری او را داشته باش. هر موقع با من‌ذهنی، با
هم‌هویت‌شدگی می‌اندیشیم، درواقع این‌ها را از
طریق تقلید از دیگران گرفته‌ایم.



یک انسانی که به لحاظ من ذهنی بزرگ
شده، من‌های ذهنی دیگر را کمک
نمی‌کند، مزاحم زندگی آن‌ها می‌شود.

هرچه ما به وسیله نظم من ذهنی خودمان

را و جامعه را اداره می کنیم، به سوی

تخریب می رویم، شما که می بینید.

شما از اول زندگی‌تان هرچه غصه خوردید، بیهوده
بوده. اگر شما غصه می‌خورید به‌خاطر چیزهایی که
به شما نرسیده، ظلم‌هایی که به شما شده، تقصیر
خودتان است. اگر درست دقت کنید، می‌بینید
خودتان آن بلاها را سر خودتان آوردید.

وقتی درد به‌طور جمعی مردم را
گرفتار می‌کند، همه می‌خواهند
درد ایجاد کنند. موج درد در جهان
برمی‌خیزد.

یک جنبهٔ مرگ
نسبت به من ذهنی،
کاهش درد است.

اگر شما به کسی کمک می‌کنید تا رنجش‌هایش را
بیندازد، کینه‌اش را بیندازد، درواقع دارید دردِ جهان را کم
می‌کنید.

ما باید کمک کنیم هرکسی مشغولِ درمانِ دردهایش
بشود. گفتیم درمانش وقتی فضاگشایی می‌کنید به‌وسیلهٔ
خداوند است.

**من های ذهنی عاشقِ غم هستند. شما برعکسِ علاقه
من های ذهنی، عاشقِ شادی زندگی باشید.
شادی درست کنید در جهان پخش کنید. کار فقط
این است که از درون این شادی را بیاوری و پخش
کنی و به مردم جان بدهید.**

ما مَرِضِ همانیدگی داریم، تا
زمانی که این همانیدگی در
مرکز ما هست، ما غم و غصه
خواهیم داشت.

ما اگر سبب سازی و دانایی
خداوند را ببینیم می توانیم
دردهای خودمان را درمان
کنیم.

هر چیزی به شما درد می‌دهد در اطراف همان چیز
فضا باز کن، درمان از همان جاست. فوراً درمانش را
پیدا می‌کنید.

اگر صبر کنیم و فضا را باز کنیم، خواهیم دید که
صبر سبب می‌شود که فضا باز بشود و باز بماند.
فضا باز بماند درمان از آن جا می‌آید.

هر چیزی به شما دردمی دهد، فضا باز کنید
درمانش به آن چسبیده است. اگر بشناسید این
همانید کی است، یک دفعه می بینید که در شما
میل انداختنش پیش می آید.

تمام آن چیزهایی که نفس مایعنی من ذهنی ما
نشان می دهد عکسش کارِ زندگی است. اگر نفس
شما می گوید فضاگشایی نکن، گذشت نکن، سخت
بگیر، غصه بخور، هزارتا چیز دیگر هم می گوید،
آن ها همه غلط هستند و برعکسش درست است.

شما باید همه چیز را رها کنید، به انبساط
و فضاگشایی درون بپیایید. در هر رویدادی
به انبساط درون زنده شوید تا خرد زندگی،
شفای زندگی به دادتان برسد.

مطلبی مهمی که وجود دارد این است که شما یواش یواش که
فضا را باز می‌کنید، خواهید دید این دانشی که از این فضای
گشوده شده می‌آید، عکس آن چیزهایی است که قبلاً
می‌دانستید. آیا شما می‌خواهید نظم و عقل من ذهنی‌تان را
نگه دارید یا آن را دور بیندازید و خرد زندگی را بگیرید؟ بستگی
به شما دارد. بستگی به من ندارد بستگی به مولانا ندارد،
بستگی به انتخاب شما در این لحظه دارد.

لطف ایزدی بدونِ علت من‌ذهنی کار
می‌کند. ذهنِ ما می‌گوید باید علت
داشته باشد. علت ندارد! ما فقط
طلب کنیم، طلب هم علت ندارد.

ما می‌توانیم بچه‌هایمان را مختصر
همانید کنیم در حالی که هنوز وصل
به خدا هستند و به جدایی نیفتند.

ما هم نیک بخت هستیم و هم خوش شانس
که این دانش مولانا را قبول می کنیم و به کار
می بریم. و وقتی فضا را باز می کنیم می بینیم
که غم خوارمان، پشیمانان خداوند است.

اگر کسی می‌خواهد خودش را نشان بدهد، دیده
بشود، نمی‌تواند به این برنامه گوش بدهد، اگر
گوش بدهد هم مدت کوتاهی گوش می‌دهد.
چون از این حالت حرف نمی‌زند که کسی براساس
همانیدگی خودش را نمایان کند، پس قهر می‌کند
می‌رود.

شما ممکن است در حال پیشرفت باشید، اصلاً گوش کردن به گنج حضور یعنی پیشرفت. اگر شما پیشرفت نمی‌کردید، نمی‌توانستید به این برنامه گوش بدهید. چون این برنامه با ابزارهای مختلف بسیار قوی شما را به‌عنوان هشیاری، می‌خواهد از من‌ذهنی بکند، می‌خواهد به پرواز دریاورد، من‌ذهنی نمی‌تواند تحمل کند، این کار را عذاب می‌داند.

خداوند هر لحظه می گوید به سوی من برگردید
و ما نمی شنویم. او می گوید به سوی من برگردید
ما به سوی دنیا می رویم. همین به سوی همانیدگی
رفتن را هرچه بیش تر بهتر را، به سوی خدا رفتن
می دانیم.

ما همواره باید به‌روی خداوند نگاه کنیم با
فضا‌گشایی و این در دست ماست. ما
هر لحظه می‌توانیم فضا‌گشایی کنیم به
آن شعور تشخیص‌دهنده درونمان آگاهی
پیدا کنیم، اگر نمی‌کنیم تقصیر ماست.

ما این لحظه زندگی را حس می‌کنیم، شاد هستیم نه به خاطر
سبب‌سازی ذهن بلکه به خاطر فضای گشوده‌شده که تبدیل و
از جنس زندگی شده‌ایم. جنس او اصلش شادی است. وقتی
شاد می‌شوید و این شادی بی‌سبب است، دنبالش غم ندارد.
وقتی شادی شما براساس همانیدگی است، بعداً غم دارد.

تمام هَمّ و غَمّ ما در این جهان
که در این هشتاد سال، نود سال
که عمر می‌کنیم، این است که
ما به حضور زنده بشویم.

اصلاً جسم انسان به درد نمی خورد فقط به
این درد می خورد که در انسان شمع حضور
روشن بشود.

ما بر حسب نفسمان و خواسته‌هایمان، هر چه پیش تربیته، داریم کار
می‌کنیم و نظم ایجاد می‌کنیم. همه مان این طوری هستیم. همه مان باید
برگردیم فضا را باز کنیم و آن خردی که از آن فضا برمی‌خیزد می‌داند که
نظم چیست.

ما می‌گوییم این اتفاق الآن باید بیفتد، می‌بینیم نمی‌افتد
ناراحت می‌شویم.

مطابق نظم من‌ذهنی من این اتفاق باید این‌طوری بیفتد،
مطابق نظم اصلی همین که الآن اتفاق می‌افتد درست است.
ما باید خودمان را عوض کنیم. راز هم همین است دیگر که
باید خودمان را عوض کنیم.

بشر نمی‌داند که یک نظم دیگری وجود دارد که اگر ما
گوش حسّی را ببندیم و گوشِ عدم را باز کنیم، آن را
می‌شنویم و آن نجات‌دهنده ماست. ما نظم من‌ذهنی را
که براساس همانیدگی‌هاست پیش می‌بریم که بسیار
فلج‌کننده است.

انسان‌ها کار معنوی را ادامه نمی‌دهند که
من‌ذهنی‌شان کاملاً بهمیرد و از شرّش راحت بشوند.
پس از این‌که یک خُرده روی خودشان کار کردند، یک
من‌ذهنی دوستانه پیدا می‌کنند و با آن کنار می‌آیند.

یک خطر این است که من ذهنی ما با ما دوست بشود و با توجه به این که مردم هم تأیید می کنند و من ذهنی ما هم تأیید را دوست دارد و با آن دوست شدیم، عقلمان را بدهیم دست این من ذهنی مهربان و بگوییم دیگر درد نداریم.

تا زمانی که من ذهنی با ما است قضاوت خواهد کرد و به زودی یک جایی که حتمی
می شویم، به ما خواهد گفت که تو پیشرفت نکرده ای.

من ذهنی ما را ناامید خواهد کرد. هیچ کس نیست که
این راه را برود چندین بار ناامید نشود؛ چرا؟ برای این که
یا همیشه با من ذهنی اش دوست است یا بالاخره می گوید
که کافی است، یعنی دیگر روی من ذهنی اش کار
نمی کند می گوید بس است دیگر. شما این طور
نباشید.

شما همه حواستان را به تانتان ندهید، یک چیزی
مهم‌تر از تن هست که آن حضور است. هر لحظه
باید بگویید من بهترین خدمت را به این تن
می‌کنم، اما منظور من از این تن، آن حضور است.

این تن آمد که مابه حضور برسیم نه که فقط از طریق
همانیدگی و من ذهنی به این تن خدمت کنیم. يك وقتی
داریم این باید بریزد، هشیاری حضور در مامتولد بشود.

خداوند این لحظه درون و بیرون ما را با قلم خودش
می‌نویسد، لحظه به لحظه همین است، او درست
می‌نویسد من درست عمل نمی‌کنم. هرکس از خواب
بیدار شود این را متوجه می‌شود.

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

گلہ
حضور

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارہ ۳۰۵۵

بیا بیا کہ فیابی چو ما دگریاری
چو ما بہ ہر دو جہان خود کجاست دلداری؟

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

گلچ
حضور

یا یا و بہ ہر سوی روزگار میر

کہ نیست نقد تو را پیشی غیر بازاری

www.ParvizShahbazi.com

تو همچو وادیِ خشکی و ما چو بارانی تو همچو شهرِ خرابی و ما چو معماری

وادی: بیابان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

گلاب
حضور

www.ParvizShahbazi.com

گلزار
حضور

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

به غیر خدمتِ ما که مشارقِ شادی ست
ندید خلق و نبیند ز شادی آثاری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

گلچین
حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

هزار صورتِ جنبان به خواب می‌بینی
چو خواب رفت، فبینی ز خلق دیاری

دیاری: گسی، احدی

www.ParvizShahbazi.com

بیند چشمِ خرو و برگشای چشمِ خرد
که نفسِ همچو خر افتاد و حرصِ افساری

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۳۰۵۵

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

ز باغِ عشق طلب کن عقیده شیرین

که طبع سرکه فروش است و غوره افشاری

عقیده: شیر، در اینجا یعنی میوه
سرکه فروش: مجازاً اخم آلود، ترشرو
غوره افشاری: مجازاً گریه کردن

www.ParvizShahbazi.com

مولوی، دیوان شمس،
غزل شماره ۳۰۵۵

گلج
حضور
پرویز شهباز بر نامه ۹۳۵

سایه جانبدارا الشفای خالق خویش گزار آن طیب نذار دگر زیر بیماری

مولوی، دیوان شمس،
غزل شماره ۳۰۵۵

گلچین
حضور

دارالشفاء: شفاخانه، بیمارستان

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

www.ParvizShahbazi.com

مولوی، دیوان
شمس، غزل شماره
۳۰۵۵

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

آگاہ
حضور

جهان مثالِ تنِ بی‌سراست بی آن شاه
پیچِ گردِ چنان سرِ مثالِ دستاری

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

آگاہ
حضور

اگر سیاه نہای، آینه مدہ از دست
کہ روح آینهٔ توسست و جسم زنگاری

مولوی، دیوان شمس،
غزل شمارہ ۳۰۵۵

www.ParvizShahbazi.com

کجاست تاجرِ مسعودِ مشتری طالع

که گرمدار منش باشم و خریداری

مولوی، دیوان شمس،
غزل شماره ۳۰۵۵

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

آگاہ
حضور

گرمدار: مشوق، به
شوق آورنده

www.ParvizShahbazi.com

پیاو فکرت من کن، که فکرتت دادم

چو لعل می خوری، از کان من بخرباری



www.ParvizShahbazi.com

مولوی، دیوان شمس، غزل
شماره ۳۰۵۵

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

به پای جانبِ آن کس برو که پایت داد

بدو نگر به دو دیده که داد دیداری

پرویز شهباز سرنامه ۹۳۵

گل
حضور

مولوی، دیوان شمس،
غزل شماره ۳۰۵۵

www.ParvizShahbazi.com

دو کف به شادی لوزن که کف ز بحر وی است

که نیست شادی او را غم و بیماری

آنگاه

حضور

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۳۰۵۵

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۳۰۵۵

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

گلچ
حضور



تو بی ز گوش شنو، بی زبان بگو با او
که نیست گفت زبان بی خلاف و آزادی

www.ParvizShahbazi.com

تا کنی مَر غَیر را حَبْر و سَنی خویش را بدخُو و خالی می کنی

کَبْر: دانشمند، دانا / سَنی: رفیع، بلندمرتبه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

گل
حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

www.parvizshahbazi.com

گل
حضور

دَمِ او جان دَهَدَت، رو ز نَفَخْتُ بپذیر
کارِ او کُنْ فَيَكُونُ ست، نه موقوفِ علل

نَفَخْتُ: دمیدم

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

www.parvizshahbazi.com



گل
حضور

www.parvizshahbazi.com

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

دیدہ آ، بر دیگران، نوحہ گری مدّتی بنشین و، بر خود می گری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

مرده خود را رها کرده‌ست او

مرده بیگانه را جوید رفو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

گل
حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

www.parvizshahbazi.com

بی نهایت حضرت است این بارگاه

آنگاه
حضور

صدر را بگذار صدر تو ست راه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

www.parvizshahbazi.com

www.parvizshahbazi.com

گلچ
حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

گفت پیغمبر که جنت از اله

گر همی خواهی، ز گس چیزی خواه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

پرده‌های دیدۀ را داروی صبر هم بسوزد هم بسازد شرح صدر

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.»

«آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟»

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

(قرآن کریم، سورۀ انشراح (۹۴)، آیه ۱)

یا رَبِّ اشْرَحْ صَدْرَنَا، یا رَبِّ ارْفَعْ قَدْرَنَا
یا رَبِّ اَظْهِرْ بَدْرَنَا، لا تَعْبُدُوا اَرْبابَكُمْ

«پروردگارا سینه ما را گشاد کن، پروردگارا به قدر ما
بیفزا، پروردگارا ماه ما را ظاهر کن، به خدایان ساختگی
عبادت مکنید.»

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۵

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۷۷

گل
حضور



دیدهای باید، سبب سوراخ کن تا حُجُب را بَرکنند از بیخ و بُن

از بیخ و بُن: یک باره، از اساس حُجُب: حجاب‌ها، پرده‌ها

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

سبب سوراخ کن: سوراخ کننده سبب

گل
حضور

مولوی، مثنوی،
دفتر پنجم، بیت

www.ParvizShahbazi.com

۱۵۵۲



تا مسبب بیند اندر لامکان
هرزه داند جهد و اکساب و دکان
اکساب: کسبها

از مسبب می رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر

مولوی، شوی، دقتر و نجم، بیت ۱۵۵۲-۱۵۵۳

تذکره
حضور

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

خشک بر میخ طبیعت چون قدید بسته اسباب، جانش لایزید

قدید: گوشت خشکیده نمک سود

لا یزید: افزون نمی شود

آقای
حضور

مولوی، شوی، دختر چهارم، بیت ۲۳۸۰

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهبازی بر نامه ۹۳۵



و آن فضائی خَزَقِ اسباب و علل هست اَرْضُ الله، ای صدرِ اَجَل

خَزَق: پاره کردن

مولوی، مثنوی، دفتر

چهارم، بیت ۲۳۸۱

صدرِ اَجَل: وزیر اعظم، بزرگترین وزیر

تِلْکِ
حضور

پرویز شهباز
برنامه ۹۳۵

«... وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ...»

... و زمین خدا پهناور است...»

www.ParvizShahbazi.co

(قرآن کریم، سورۃ زمر (۳۹)، آیه ۱۰)

هر زمان مُبَدَل شود چون نقشِ جان

کلام
حضور

نو به نو بیند جبهانی در عیان

مُبدَل: عوض شده، تبدیل شده

گر بُود فردوس و آنهارِ بهشت

چون فسرده یک صفت شد، گشت زشت



پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

آنهار: نهرها،
جویباران

مولوی، مثنوی،

دفتر چهارم، بیت

۲۳۸۲_۲۳۸۳

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

چون به من زنده شود این مُرده‌تن

جانِ من باشد که رُو آرد به من

من کنم او را ازین جان محتشم

جان که من بخشم، ببیند بخششم

جانِ نامحرم نبیند رویِ دوست

جز همانِ جانِ کاصلِ او از کویِ اوست

مولوی، مثنوی،
دفتر سوم، بیت

۴۶۷۸_۴۶۸۰

در دَمَم، قَصَابِ وار این دوست را
تا هِلَد آن مغزِ نغزش، پوست را

مولوی،
مثنوی، دفتر
سوم، بیت
۴۶۸۱

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۵

گل
حضور

www.ParvizShahbazi.co

زین همه بگذر، نه آن مایهٔ عدم

عالمم زاد و بزاید دَم به دَم؟

برجَهِید و برطَپید و شادِ شاد

آقای
حضور

یک دو چرخِی زد، سجود اندر فتاد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۹۳_۴۶۹۲

مولوی، مثنوی،
دفتر و حجم، بیت
۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت و گوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او **قرین: هم نشین**

می رود از سینه ها در سینه ها

از ره پنهان، صلاح و کینه ها

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

چه چگونہ بُدِ عدم را؟ چه نشانِ نہی قدم را؟

مولوی،

دیوان

نَگرِ اوّلینِ قَدَم را کہ تو بس فکو نہادی

قَدَم: دیرینگی، قدیم [مقابلِ حدوث]

گفتم دوشِ عشق را: ای تو قرین و یارِ من

هیچ مباش یکِ نَفَسِ غایب از این کنارِ من

شمس، غزل

شماره ۲۸۴۲



مولوی، دیوانِ شمس،

غزل شماره ۱۸۲۹

اصل، خود جذب است، لیک ای خواجه تاش

کار کن، موقوف آن جذبه مباحش

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷

پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

آذین
حضور

www.ParvizShahbazi.co

زانکه ترکِ کار چون نازی بُود ناز کی در خوردِ جانبازی بُود؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۸

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام
امر را و نهی را می بین مُدام

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹

پرویز شهبازی،
برنامه ۹۳۵

مرغِ جذبه ناگهان پَرَد ز عُش
چون بدیدی صبح، شمعِ آنکه بکُش

عُش: آشیانه پرندگان

چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست
مغزها می‌بیند او در عینِ پوست

گذاره: آنچه از حد درگذرد، گذرنده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۱-۱۴۸۰

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

گل
حضور



بیند اندر ذَرَّه، خورشیدِ بقا
بیند اندر قطره، کُلِّ بحر را

بحر: دریا

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲

www.ParvizShahbazi.com



پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

گلچین
حضور

پرویز شهبازی

www.parvizshahbazi.com

برنامه ۹۳۵

پسِ شما خاموشی باشید اَفْصَتُوا قا زبان‌تان من شوم در گفت و گو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

از هر جهتی تو را بلا داد تا بازگشت به بی جراثت

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

بی جَهاَت: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

مشتری کو سود، دارد خود یکی ست
لیک ایشان را در او ریب و شکی ست

از هوای مشتری بی شکوه
مشتری را باد دادند این گروه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۱-۱۴۶۲



مُشتری ماستُ الله اشتری از غم هر مشتری هین برتر آ

«کسی که فرموده است: «خداوند می‌خرد»، مشتری ماست. بهوش باش از غم مشتریانِ فاقد اعتبارِ بالاتر بیا.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۳
اِشتری: خرید

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ.»

«خداوند، جان و مال مومنان را به بهای بهشت خریده است.»

قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱

مشتربی جو که جویانِ تو است عالمِ آغاز و پایانِ تو است

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۴

جویان: جوینده، طالب

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com



هین مَکَش هر مشتری را تو به دست عشق بازی با دو معشوقه بد است

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۵

دست کشیدن: لمس کردن، گدایی کردن، دست دراز کردن از روی
طمع؛ در اینجا منظور طلب کردن است.



زو نیابی سود و مایه گر خرد
نبودش خود قیمت عقل و خرد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۶

همه خلق در گشاکش، تو خراب و مست و دلخوش
همه را نظاره می‌کن، هله از کنار بامی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۳۴

قضا که تیرِ حوادث به تو همی انداخت
تو را گُند به عنایت از آن سپس سپری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶

هزار ابر عنایت بر آسمانِ رضا است
اگر بیمارم، از آن ابر بر سرت بارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

«حضرت حق سراپا رحمت است بر یک رحمت قناعت مکن.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

پرویز شهبازی،
برنامه ۹۳۵

آذین
حضور

www.ParvizShahbazi.com

من نمی گویم مرا هدیه دهید بلکه گفتم لایق هدیه شوید

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۷۴

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

گلچین
حضور

www.ParvizShahbazi.com

لیک من آن فنگرم، رحمت کنم
رحمتهم پُرسست، بر رحمت قنم

فنگرم عهد بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می خوانی مرا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶-۳۱۵

گلچین
حضور

www.ParvizShahbazi.com

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

گل
حضور

شاد باش و فارغ و ایمن که من
آن کنم با تو که باران، با چمن

مولوی، مثنوی،
دفتر اول، بیت
۱۷۲

فارغ: راحت و آسوده
ایمن: رستگار، محفوظ و
در امان، سالم

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

آنلاج
حضور

پرویز شهباز سرنامہ ۹۳۵

من غمِ تو می خورم تو غمِ مخور

بر تو من مشفق ترم از صد پدر

هان و هان این راز را با کس مگو

مولوس، شوس، دقراول، پیت

گرچه از تو، شہ کند بس جستجو

۱۷۳-۱۷۴

فکر، آت باشد که بگشاید رهی

پرویز شهبازی

راه، آت باشد که پیش آید شهی

برنامه ۹۳۵

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۲۰۸ _ ۳۲۰۷

شاه، آت باشد که از خود شه بُود

نه به مخزن‌ها و لشکر شه شود



پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

هر که دید او نباشد دفعِ مرگ

دوست نبُود، که نه میوه‌ستش، نه برگ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ایات ۲۶۰۸-۲۶۰۷

کار آن کار است ای مُشتاقِ مَسّت

کاندر آن کار، اَر رسد مرگت خوش است

www.ParvizShahbazi.com

شد نشانِ صدقِ ایمانِ ای جوان آنکه آید خوش تو را مرگ اندر آن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۶۱۰ _ ۴۶۰۹

حضرت

گر نشد ایمانِ تو ای جان چنین
نیست کامل، رو بجو اِکمالِ دین

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

هرکه اندر کارِ تو شد مرگدوست بر دلِ تو، بی کراحت دوست، اوست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۶۱۲_۴۶۱۱

چون کراحت رفت، آن خود مرگ نیست
صورتِ مرگست و نُقلانِ کردنیست

گل
حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

چون کراهِت رفت، مُردن نفع شد
پس درست آید که مُردن، دفع شد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۶۱۴_ ۴۶۱۳

دوست، حق است و، کسی کِش گفت او
که تویی آن من و، من آن تو

گوش دار اکنون که عاشق می رسد بسته عشق، او را به حَبَلِ مَنْ مَسَد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۱۵

«وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ، فِي جِذِّهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ.»

«و زنش هیزمکش است. و بر گردن ریسمانی از لیف خرما دارد.»

(قرآن کریم، سوره مسد (۱۱۱)، آیات ۴ و ۵)



پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۵

چون بدید او چهرهٔ صدرِ جهان
گویا پَرِیْدَش از تن، مرغِ جان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۶۱۷ _ ۴۶۱۶

همچو چوبِ خشک افتاد آن تنش

سرد شد از فرقِ جان تا ناخنش

www.ParvizShahbazi.com

هرچه کردند از بُخور و از گلاب
نه بجنید و، نه آمد در خِطاب

شاه چون دید آن مُزَعْفَر روی او

پس فرود آمد ز مَرگَب، سوی او

مُزَعْفَر: زرد، زعفرانی

مولوی، مثنوی،

دفتر سوم،

ابیات ۴۶۱۸ - ۴۶۱۹

حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

گفت: عاشق دوست می‌جوید به تفت
چونکه معشوق آمد، آن عاشق برفت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۶۲۱_۴۶۲۰

تفت: گرمی و حرارت

عاشقِ حقّی و حق آنست کو
چون بیاید، نبود از تو تاییِ مو

تاییِ مو: تارِ مو

پرویز شهبازی

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵



پرویز شهبازی،
برنامه ۹۳۵

صد چو تو فانی ست پیش آن نظر
عاشقی بر نفی خود خواجه مگر؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۲۲

سایه‌یی و، عاشقی بر آفتاب
شمس آید، سایه لا گردد شتاب

خفته هزار غم خورد از بهر هیچ چیز
در خواب، گرگ بیند، یا خوفِ رهزنی

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شمارهٔ چهل و سوم

در خواب، جان ببیند صد تیغ و صد سنان
بیدار شد، نبیند زان جمله سوزنی

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵



www.ParvizShahbazi.com

تذکره
حضور

خفته آن باشد که او از هر خیال

دارد اومید و کند با او مَقال

مَقال : گفت و گو

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۴۱۳_۴۱۴

دیو را چون حُور بیند او به خواب

پس ز شهوت ریزد او با دیو، آب

حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

حُور: زنِ بغایت زیبای بهشتی

چونکہ تخمِ نسلِ او در شوره ریخت
او به خویش آمد، خیال از وی گریخت
ضعفِ سر بیند از آن و تن پلید
آه از آن نقشِ پدید ناپدید

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، ابیات ۴۱۵-۴۱۶

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

آزاد
حضور

www.parvizshahbazi.com

چونکه غم بینی، تو استغفار کن غم به امرِ خالق آمد، کار کن

استغفار: طلب مغفرت کردن، عذرخواهی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳۶

فعلِ توسست این غصه‌های دم‌به‌دم
این بُود معنیّ قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

حدیث

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

ذره‌ی‌ی‌ گ‌ر ج‌ه‌دِ ت‌و ا‌ف‌ز‌و‌ن ب‌و‌د د‌ر ت‌ر ا‌ز‌و‌یِ خ‌د‌ا م‌و‌ز‌و‌ن ب‌و‌د

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵ www.parvizshahbazi.com

می روی در خواب، شادان چپ و راست
هیچ دانی راه آن میدان کجاست؟

تو ببند آن چشم و، خود تسلیم کن
خویش را بینی در آن شهر کهن

چشم چون بندی که صد چشم خُمار
بند چشمِ توست این سو از غرار

غرار: گول خوردن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۱۱۲-۱۱۱۴

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

<http://www.parvizshahbazi.com>

چارچشمی تو ز عشقِ مشتری
بر امیدِ مهتری و سروری

ور بخشپی، مشتری بینی بخواب
جغدِ بد کی خواب بیند جز خراب؟

مشتری خواهی به هر دم پیچ پیچ
تو چه داری که فروشی؟ هیچ هیچ



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۱۱۷-۱۱۱۵

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

<http://www.parvizshahbazi.com>

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

آنچه
حضور

<http://www.parvizshahbazi.com>

گر دلت را نان بُدی یا چاشتی از خریداران فراغت داشتی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۱۸

گلج
حضور

چشم داری تو، به چشمِ خود نگر
مَنگر از چشمِ سفیهی بی خبر

گوش داری تو، به گوشِ خود شنو
گوشِ گولان را چرا باشی گرو؟

بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن
هم برایِ عقلِ خود اندیشه کن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۳۴۲-۳۳۴۴

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

<http://www.parvizshahbazi.com>

حسّ خُفاشت، سویِ مغربِ دَوان
حسّ دُرپاشت، سویِ مشرقِ روان

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

دُرپاش: نثار کننده مروارید، پاشنده مروارید، کنایه از حسّ روحانی انسان

راهِ حسّ، راهِ خران است ای سوار
ای خران را تو مزاحم، شرم دار

پنج حسّی هست، جز این پنج حسّ
آن چو زرّ سرخ و این حسّ ها چو مسّ

اندر آن بازار کایشان ماهرند
حسّ^{۳۱} میس را چون حسِ زر، کی خرند؟
حسّ^{۳۱} آبدان، قُوتِ ظلمت می خورد
حسّ^{۳۱} جان، از آفتابی می چَرَد

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۵

<http://www.parvizshahbazi.com>

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۵۱-۵۰

گل
حضور

ز زندان خلق را آزاد کردم
روانِ عاشقان را شاد کردم
دهانِ اژدها را بردردم
طریقِ عشق را آباد کردم

زهی باغی که من ترتیب کردم
زهی شهری که من بنیاد کردم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۰۲

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.parvizshahbazi.com

چونکہ سرکہ سرکگی افزون کند پس شکر را واجب افزونی بود

سرکگی: ترشی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.parvizshahbazi.com

آنگ
حضور

شهرِ ما فردا پُر از شِکرِ شود شِکرِ ارزانِ سست، ارزانِ تر شود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۸

www.parvizshahbazi.com

آلِ
حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

در شکر غلطید ای حلوائیان **گلزار حضور**
هم‌چو طوطی، کوری صفرائیان

نیشکر کوبید کار این است و بس
جان برافشانید یار این است و بس

مولوی، شوی، دقتر و نجم، بیت ۲۵۲۹-۲۵۳۰
پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

افیا گفتند: در دل علتیست که از آن در حق شناسی آفتیست

مولوی، شوی، دختر سوم، بیت ۲۶۷۷
پرویز شهبازی برنامه ۹۳۵

تو سبب سازی و دانایی آن سلطان بین
آنچه ممکن نبُود، در کف او امکان بین

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲
پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

پَرده‌های دیدۀ را داروی صبر

هم بسوزد، هم بسازد شرحِ صَدْر

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱

کتاب
حضور

تو شفای، چو بیایی خوش و رو بنمایی

سپه رنج گریزند و نمایند قفا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

گل
حضور

پرویز شهبازی

به طبیبش چه حواله کنی ای آبِ حیات؟
از هما نجا که رسد درد، هما نجاست دوا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷

آنچه گوید نفس تو کاینجا بدست
مَشْنَوَش چون کَلِرا و ضد آمد هست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۶

www.ParvizShahbazi.com



اندرین ره ترک کن طاق و طُرنَب
تا قلاووزت نجنبید تو مَجُنَب

هرکه او بی سر بجنبید، دُم بُود
جُنَبشش چون جُنَبش کژدُم بود

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۵

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، آیات ۱۴۲۹_۱۴۳۰

گُزَرُو و شَبِکُور و زَشْت و زَهرِناک پیشۀ او خَسْتَنِ اَجسامِ پاک

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۱

خَسْتَن: آزرْدن، زخمی کردن، در اینجا مراد نیش زدن است.

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com



گلج
حضور

سَر بکوب آن را که سِرِّش این بُود
خُلق و خویِ مستمَرِّش این بُود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۳۲

بازگَرَد از هست، سویِ نیستی
طالبِ رَبی و ربّانیستی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۸۸

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

بازگرد اکنون تو در شرحِ عدم که چو پازهرست و، پنداریش تتم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۴۵

رہمتی، بی‌علتی بی‌فدہ‌متی آید از دریا، مہبارک ساعتی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟ در کفِ شیرِ نرِ خون‌خواره‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

آنگاه
حضور



همه عالم چو تنند و تو سر و جانِ همه
کی شود زنده تنی که سرِ او گشت جدا؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷

صد هزاران سال ابلیسِ لعین
بود ابدال امیر المؤمنین



پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۶

www.ParvizShahbazi.com

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

گلچین
حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

www.parvizshahbazi.com



آینه‌ات، دانی چرا غماز نیست؟ ز آنکه زنگار از رُخشی ممتاز نیست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴

آنگاه
حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

www.parvizshahbazi.com

من از عدم زادم تو را، بر تخت بنهادم تو را
آیینہی دادم تو را، باشد کہ با ما خو کنی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۳۶

ور تو ریو خویشتن را مُنکری
از ترازو و آینه، کی جان ببری؟

ریو: مکر و حیلہ، نیرنگ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۵۸۳

گلچین
حضور

برنامہ ۹۳۵ www.parvizshahbazi.com پرویز شہبازی

گل
حضور

گر طمع در آینه برخاستی در نفاق، آن آینه چون ماستی

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

مولوی، مثنوی، دفتر
دوم، بیت ۵۷۲

www.parvizshahbazi.com



گلچین
حضور

گر ترازو را طَمَع بودی به مال راست کی گفتی ترازو وصفِ حال؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۷۳

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

آینه‌جویی‌ست نشانِ جمال
که رُخم از عیب و کَلَفِ عاری‌ست

آینه‌جویی: حالتِ کسی که در طلب آینه باشد. / کَلَف: لکه، لک و پیس

www.parvizshahbazi.com

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۲



گل
حضور

هم ترازو را ترازو راست کرد هم ترازو را ترازو کاست کرد

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲

www.parvizshahbazi.com

گفتم آخر آینه از بهر چیست؟
تا بداند هر کسی کو چیست و کیست؟

آنچه
حضور

مولانا، شاعر، و قلمروم

پایه ۹۴-۹۵

آینه آهن برای پوستهاست
آینه سیمای جان، سنگی بهاست

آینه آهن: صفحه‌های صیقلی آهن که در
قدیم به جای آینه به کار می‌رفته است.

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

گل
حضور

آینه جان نیستِ اِلَّا رویِ یار
رویِ آن یاری که باشد ز آن دیار

گفتم: ای دل آینه گلی بجو
رَوُ به دریا، کار بر ناید به جُو

مولوی، مثنوی

دفتر دوم

ابیات ۹۶-۹۷

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

آینه گلی: در اینجا اشاره به انسان‌های
رشد یافته و به کمال رسیده می‌باشد.

گل
حضور

زین طلب بنده به کوی تو رسید درد، مریم را به خُرمابُن کشید

خُرمابُن: درخت خرما، نخل

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۸

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

«فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ
يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا»

«درد زاییدن او را به سوی تنه درخت خرمایی
کشانید. گفت: ای کاش پیش از این مرده
بودم و از یادها فراموش شده بودم.»

قرآن کریم، سوره مریم (۱۹)، آیه ۲۳

www.ParvizShahbazi.com

گل
حضور

دیده تو چون دلم را دیده شد
شد دل نادیده، غرقِ دیده شد

آینه گلی تو را دیدم ابد

دیدم اندر چشم تو، من نقشِ خود

گفتم: آخر خویش را من یافتم
در دو چشمش، راه روشن یافتم

پرویز شهباز، برنامه ۹۳۵

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۰۱ - ۹۹

www.ParvizShahbazi.com



مولوس، شوس، دقتر دوم

لیکات ۱۰۲-۱۰۳

گفت وَهَمَم: کان خیالِ توست هان ذاتِ خود را از خیالِ خود بدان

وَهَم: خیال، پندار، آن قسمت
از مغز که تخیل می‌کند.

نقش من از چشم تو آواز داد
که منم تو، تو منی در اتحاد

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

گلچین
حضور



خیره مَیا، خیره مَرو، جانبِ بازارِ جهان
زانکه دَرین بیع و شری این ندهی، آن نبری

گل
حضور

بیع و شری: خرید و فروش

مولوس، دیو، شمس، غزل شماره ۲۴۵۵

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com



گل
حضور

مشتري كو سود، دارد خود يكي ست
ليك ايشان را در او ريب و شكي ست

از هواي مشتري بي شكوه

مولوي، مثنوي، دفتر پنجم

ايات ۱۴۶۳-۱۴۶۱

مشتري را باد دادند اين گروه

مُشتري ماست الله اشتری

إشتري: خرید

از غم هر مشتري هين برتر آ

«كسي كه فرموده است: «خداوند مي خرد»،
مشتري ماست. بهوش باش از غم مشتريان
فاقد اعتبار بالاتر بيا.»

پرويز شهبازي، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

مشتیری جُو که جویانِ تو است عالمِ آغاز و پایانِ تو است

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم

ایات ۱۴۶۴-۱۴۶۵

هین مَکَش هر مشتری را تو به دست
عشق‌بازی با دو معشوقه بد است

تَلِج
حضور

دست کشیدن: لمس کردن، گدایی کردن،
دست دراز کردن از روی طمع؛ در اینجا
منظور طلب کردن است.

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com



مُشتری را صابران دریافتند
چون سوی هر مشتری فشتافتند

آن که گردانید رُو ز آن مشتری
بخت و اقبال و بقا شد زو بَری

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ایات ۱۴۷۱-۱۴۷۰

www.ParvizShahbazi.com

آنگاه
حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

آلہ
حضور

مر شما را نیز در سوداگری
دست کی جنبد چو نبود مشتری؟

کی نظاره اهل بخردن بُود؟
آن نظاره گول گردیدن بُود

مولوی، مثنوی، دفتر ششم،
ایات ۸۳۳-۸۳۱

پُرس پُرسان، کین به چند و آن به چند؟
از پی تعبیر وقت و ریش خند

نظاره: تماشا کنندگان، تماشاچیان

گول: نادان، احمق

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

گنج
حضور

از ملولی کاله می‌خواهد ز تو
نیست آن کس مشتری و کاله‌جو

کاله: کالا، متاع کاله را صد بار دید و باز داد
جامه کی پیمود او؟ پیمود باد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۸۳۴-۸۳۵
جامه پیمودن: در اینجا به معنی لباس خریدن
باد پیمودن: تعبیری است از بیهوده کاری

گنج
حضور

کو قُدوم و کَر و فَر مشتری کو مزاح گنگلی سرسری

گنگل: هزل، مسخرگی
شوخی

چونکه در ملکش نباشد حَبّه‌ای
جز پی گنگل چه جوید حَبّه‌ای؟

حَبّه: جامه گشاد و بلند که روی
جامه‌های دیگر بر تن کنند.

مولوی شمس، دقتر ششم، لیلیت ۸۳۷ - ۸۳۶

در تجارت نیستش سرمایه‌ای پس چه شخصِ زشتِ او، چه سایه‌ای

مولود، شور، دقتر ششم، بیت ۸۳۸

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.ParvizShahbazi.com

گل
حضور

کلام
حضور

www.ParvizShahbazi.com

مایه در بازار این دنیا زر است
مایه آنجا عشق و دو چشم تر است
هر که او بی مایه‌ی بازار رفت
عمر رفت و، بازگشت او خام تفت

تفت: تند و با شتاب

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۸۳۹-۸۴۰
پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

هی کجا بودی برادر؟ هیچ جا
هی چه پختی بهر خوردن؟ هیچ با
هیچ با: آتش هیچ و پوچ، با به معنی آتش است.

مشتري شو تا بجنبد دستِ من
لعل زاید معدن آبستِ من

آقای
حضور

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۸۴۱_۸۴۲ آبست: آبستن

این سخن و آواز، از اندیشه خاست
تو ندانی بحرِ اندیشه کجاست

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۱۱۳۷

گر بپُرانیم تیر، آن نی ز ماست
ما کمان و تیراندازش خداست

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۶۱۶

کلام
حضور

گلچین
حضور

www.ParvizShahbazi.com

بی حس و بی گوش و بی فکر ت شوید

تا خطابِ ارجعی را بشنوید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

از خدا غیر خدا را خواستن ظَنُّ افزونی ست و، کُلی کاستن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

گلچین
حضور

برنامه ۹۳۵

www.parvizshahbazi.com

پرویز شهبازی

پیاموز از پیامبر کیمیایی www.ParvizShahbazi.com

که هر چت حق دهد، می‌ده رضایی

همان لحظه در جنت گشاید

پرویز شهبازی

برنامه ۹۳۵

چو تو راضی شوی در ابتلائی

کلام
حضور

رسول غم اگر آید بر تو

مولوی

کنارش گیر همچون آشنایی

دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

لذَّتِ بی‌کرانه‌ای است، عشق شده‌ست نامِ او
قاعده خود شکایت است، ورنه جفا چرا بُود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

پرویز
شهبازی
برنامه
۹۳۵

ذکر آورد فکر را در اهتزاز
حضور

ذکر را خورشیدِ این افسرده ساز

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶

اهتزاز: جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خود، حرکت، نوسان

بال، بازان را سوی سلطان برد

بال، زاغان را به گورستان برد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۴۴

کلام
حضور

پس هماره روی معشوقه نگر

این به دست توست، بشنوای پدر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

روز
شهری
شهری

برنامه

۹۳۵

سَر ببخشد، شکر خواهد سجد می
پا ببخشد، شکر خواهد قعد می

الحمد
حضور

مولوی، شومی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۳

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

حسرتِ آن مُردگان از مرگ نیست
ز آنست کاندِر نقش‌ها کردیم ایست

ما ندیدیم اینکه آن نقش است و کف
کف ز دریا جُنبد و یابد علف

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۱۴۵۴-۱۴۵۵

کلام
حضور

کلام
حضور

چونکہ بحر افگند کفها را به بر
تو به گورستان رو، آن کفها نگر

پس بگو کو جنبش و جولانیتان
بحر افگندهست در بُحرانیتان؟

پرویز شهبازی
برنامه ۹۳۵

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ایات ۱۴۵۶-۱۴۵۷

آية
حضور

تا بگویندت به لب نی، بل به حال
که ز دریا کن، نه از ما، این سؤال

نقشِ چون کف کی بجنبد بی ز موج؟
مولوی، مثنوی
خاک، بی بادی کجا آید بر اوج؟

دفتر ششم
ایات ۱۴۵۸_۱۴۶۰
چون غبارِ نقش دیدی، باد بین
کف چو دیدی، قُلُومِ ایجاد بین
پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

هین بین کز تو نظر آید به کار

مولوی، شوی، دقتر

باقیت شحمی و لحمی پود و تار

ششم، ایست

شحم تو در شمعها نفزود تاب

۱۴۶۱-۱۴۶۲

لحم تو مخمور را نآمد کباب

شحم: پیه

لحم: گوشت

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

آقای
حضور

www.parvizshahbazi.com

در گداز این جمله تن را در بَصَر
در نظر رو، در نظر رو، در نظر

گلج
حضور

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۳

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

هادی راه است یار اندر قُدوم

حدیث

مصطفیٰ زین گفت: أَصْحَابِ نُجُوم

«یاران من همچون ستارگان اند.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۴۳

www.parvizshahbazi.com

گوشِ بی‌گوشی درین دم برگشا

بهر رازی فعلُ الله ما یشا

تذکره
حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۶/۱۴۶

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ۖ
وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ ۚ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.»

«خدا مؤمنان را به سبب اعتقادِ استوارشان در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد. و
ظالمان را گمراه می‌سازد و هر چه خواهد همان می‌کند.»

قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷ www.parvizshahbazi.com

خاموش که گفت نیز هستی است
باش از پی اَنْصِتُواش الکن

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۳۴

شیرمرد: دلاور

اَنْصِتُوا: خاموش باشید

الکن: لال

مولوی، شوی، دقتر دوم، ایسات

۱۹۳۲-۱۹۳۳

گلچین حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

www.parvizshahbazi.com

ازدهایی خرس را در می کشید

شیرمردی رفت و فریادش رسید

شیرمردانند در عالم مدد

آن زمان کافغانِ مظلومان رسد

گلج
حضور

هر کجا دردی، دوا آنجا رود
هر کجا پستی است، آب آنجا دود

پرویز شهبازی،
برنامه ۹۳۵

آبِ رحمت بایدت، رُو پست شو
وانگهان خور خمرِ رحمت، مست شو

www.parvizshahbazi.com

مولوی، شوی، دقردوم،

لیست ۱۹۳۹-۱۹۴۰

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر

بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

«حضرت حق سراپا رحمت است بر یک رحمت قناعت مکن.»

هیچ مگذار از تب و صفرا اثر

تا بیابی از جهان، طعمِ شکر

دارویِ مردی کن و عینِ میوی

تا برون آیند صدگون خوب روی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۴۶_۱۹۴۷

عین: مردی که
در آمیزش
جنسی ناتوان
است.

آنگاه
حضور

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۵

غُلُّ بَخْلٍ از دست و گردن دور کن

بختِ نو دریاب در چرخِ کهن

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۵

غُلُّ: زنجیر

بَخْلٍ: تنگ نظری

آنگاه
حضور

ور نمی تانی به کعبه لطف پر

عرضه کن بیچارگی بر چاره گر

مولوی، شوی، دقتر دوم، ریاست ۱۹۴۹-۱۹۵۰



گفت: اَدْعُوا اللَّهَ، بی‌زاری مباش تا بجوشد شیرهای مهرهایش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۴

اَدْعُوا: بخوانید

«قُلْ اَدْعُوا اللَّهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ ۚ اَيُّمَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى ۚ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيْلًا.»

«بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید (ذات یکتای او را خوانده‌اید) نیکوترین نام‌ها (که این دو نام هم از آن‌هاست) فقط ویژه اوست. و نماز خود را با صدای بلند و نیز با صدای آهسته مخوان و میان این دو (صدا) راهی میانه بجوی.»

قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۱۰

هُوْی هُوْی باد و شیرافشانِ ابر

در غمِ ماآند، یک ساعت تو صبر

پرویز شهبازی،

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ نَشْنِیدِی؟

برنامه ۹۳۵

اندرین پستی چه بر چَفْسِیدِی؟

«مگر نشنیده‌ای که حق تعالی می‌فرماید: «روزی شما در آسمان است؟» پس

چرا به این دنیای پست چسبیده‌ای؟»

چَفْسِیده‌ی: چسبیده‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۵-۱۹۵۶

آنگاه
حضور

گلج
حضور

ترس و نومیدیت دان آوازِ غول
می‌گشَد گوشِ تو تا قَعْرِ سُفول

سُفول: پستی

پرویز

شهبازی،

برنامه ۹۳۵

هر ندایی که تو را بالا کشید
آن ندا می‌دان که از بالا رسید
هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگ گرگی دان که او مَرَدُم دَرَد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۹-۱۹۵۷

سنگ و آهن اول و پایان شرر

لیک این هر دو تنند، و جان شرر

تذکره
حضور

آن شرر گر در زمان واپس ترست

در صفت از سنگ و آهن برترست

پرویز شهبازی،

در زمان، شاخ از ثمر سابق ترست

برنامه ۹۳۵

در هنر از شاخ، او فایق ترست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۶۸_۱۹۶۶

هرچه در پستی است، آمد از عُلَا

چشم را سویی بلندی نه، هلا

مولوی، شوی، دقتر دوم، بیت ۱۹۷۴

عُلَا: رفعت، شرف، بزرگی

پرویز شهبازی، برنامه ۹۳۵

آنگاه
حضور

روشنی بخشد نظر اندر عُلّا

گلج
حضور

گرچه اوّل خیرگی آرد بلا

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۳۵

چشم را در روشنایی خوی گن
گر نه خفاشی، نظر آن سوی گن

عاقبت یینی نشات نورِ توسست
مولوی، شوی، دقردوم،

شهوّتِ حالی، حقیقتِ گورِ توسست
ابیات ۱۹۷۷-۱۹۷۵



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com